

شاد باشیم

شاید آخرین باری
که وضعیت تعطیلی
مدرسه‌ها شبیه
الان بود، من دهه
هشتادی به دنیا
هم نیومده بودم!



یادم نمیداد تا به حال این
جوری رکورد خوابیدنو زده
باشم؛ تنها کاری که هیچ
وقت برام تکراری نمی‌شه!



من به
هنرستانی‌ام یا
به قول معروف
هنر جو. حسم
بهم می‌گه در
حساس‌ترین برهه
زمانی آموزش
کشور قرار
گرفته‌ام...



با صد هزار آرزو
و امید به اینکه
دیگه مدرسه
بی مدرسه،
متاسفانه
نمی‌دونم از
کجا بود که سر
و کله کلاسی
مجازی پیدا شد!



من ساده هم فکر کردم
اولش خیلی خوش می‌گذره
و دیگه قرار نیست ۷ صبح
بکوبیم بیایم مدرسه!



جناب کرونا تمام معادلات
بشريت رو بر هم ریخته بود.
در صدر اون‌ها هم قاعدتا
مدرسه‌ها قرار داشتند.



متوسل به لپتاپ همدلی داداش
بزرگه با نیم‌هسته پردازنده و دو
مقال رم و نیم‌وجیب اینج صفحه،
باید کار رو پیش می‌بردیم.



گزینه اول علی‌القاعده گوشی مامان و بابا بود با
تعدادی بازی‌های موبایلی موجود. منتها از اتاق
فرمان اشاره کردن که گوشی خیلی جوابگو نیست
و البته نقشه‌ها بود که نقش بر آب شد!



چشم‌تون روز بد نبینه! به لطف
کرونا همه کلاس‌مون مجازی شد...



کلاس بعدی با فاصله کمی شروع شد؛ استاد عزیز سرگرم طراحی دکور بودن.



غیییییژژژژ غووووژژژژ و صدا قطع شد. ناسلامتی کلاس صدابرداری بود. خوب شد کلاس نویسندگی نبود، وگرنه شاید جان کلام از دست می‌رفت!



ساعت ۷ صبح کلاس صدابرداری داشتیم؛ استاد عزیز به کمک تمام فناوری‌های روز سعی در انتقال مطلب داشت. اما حیف که صدای استاد در حالت حضوری هم به سختی شنیده می‌شد.



با خودم گفتم، من که در حالت عادی حرف استاد رو نمی‌فهمم، الان چجوری بفهمم؟ در سایی که اصلاً باید با حضور و تجربه یادگرفتن، از بستن پیچ سه‌پایه دوربین تا سوار کردن میکروفون و صدابرداری و طراحی دکور ...



اندکی گذشت و پیامی روی صفحه قرار گرفت که دلالت بر قطع شدن اتصال اینترنتی کلاس داشت.



نمی‌دونم چرا بی‌هوا میکروفون بنده رو روشن کردن و حواس‌پرتی من موجب شادی اهل کلاس شد!



توجه!
به دلیل شیوع ویروس کرونا، تمامی کلاس‌های این مدرسه به صورت مجازی برگزار می‌شود.

اما در مدرسه مهر و موم بود و تنها به یادداشت روی در دیده می‌شد: «به دلیل شیوع ویروس کرونا، تمامی کلاس‌های این مدرسه به صورت مجازی برگزار می‌شوند.»



آمیر من جوش اومده بود! پاشدم شال و کلاه کردم و رفتم دم مدرسه. حتی دیالوگ‌های احتمالی رو آماده کردم برای شکایت از وضع موجود.



در این احوالات بودم که برادر عزیز در کسری از ثانیه لپ‌تاپش رو از بنده گرفت. بعداً کاشف به عمل اومد که اونم آرمون مجازی داشته!



و این سؤال مهم حدود دو هفته‌ای است که تو سرم می‌چرخه! حالا که روی تختم افتادم و دل بسته همین چند کلاس مجازی با کرونا دست‌وپنجه نرم می‌کنم، شاید ارزش ماسک و اون روزهای خوش با هم بودن سر کلاس رو بدونم!



اااااااااااااااا ...



برگشتم خونه. تا درو باز کردم، پدر عزیز سؤال مهمی مطرح کردن: ماسکت کوا؟! ...

اااااااااااااااا ...